

✎ معتقدید ادبیات کارکردش طرح مساله است، ولی حالا در روزگاری هستیم که کتاب‌ها خیلی خوانده نمی‌شوند و گواه این موضوع هم شمارگان کتاب‌هاست. در این وضعیت چه باید کرد؟ من باید وظیفه‌ام را به عنوان نویسنده انجام دهم، شما به عنوان روزنامه‌نگار کارتان را انجام دهید و همین مصاحبه و نوشتن درباره کتاب در واقع انجام وظیفه‌ای است که بر دوشتان است و دیگران هم وظایفی دارند و معتقدم روزی هرکس به سهم خودش پی به اشتباه و کم‌کاری اش می‌برد.

✎ یعنی باید به مرور اصلاح شود؟

ببینید این کار چکشی نیست و يك روند است تا هرکس سر جای خودش قرار بگیرد و به آن واکنش نشان دهد. اگر قرار باشد فقط سکوت کنیم و کاری نکنیم اتفاقی نمی‌افتد. هرکسی به اندازه خودش، در مدرسه باید به دانش‌آموز یاد بدهند که اگر شاهد تخلفی بود به مدیر و ناظم اطلاع بدهد نه این‌که خودش ورود کند. تنها راه زندگی کردن در جهان امروز قانون است. مشکل تاریخی ما قانون‌گریزی است که از آن فرار می‌کنیم. اولین چیزی که باید همه روی آن اتفاق نظر داشته باشند پیروی از قانون است. حالا این‌که کجا قانون به ضرر ما یا به نفع حاکمیت بوده بحث ثانویه است.

✎ به داستان پیام‌دار معتقدید یا به هنر برای هنر و داستان برای داستان؟

من می‌گویم ادبیات متعهد، ادبیاتی که نسبت به آدم و جامعه آن تعهد و وظیفه دارد. ممکن است اثری بنویسم که فقط فرم باشد و در آن از نظر فرمی کاری کرده باشم باید بگویم: نه! چنین کاری نمی‌کنم. کدام کار من را خوانده‌اید که دردتان نگرفته باشد؟ داستان‌های من را يك عده موافقش هستند و عده‌ای مخالف آن. خاطرم نمی‌آید داستانی نوشته باشم و در آن نسبت به مسائل اجتماعی دیروز و امروز خودم بی‌تفاوت باشم و سعی کردم درباره به يك مشکل حرف بزنم.

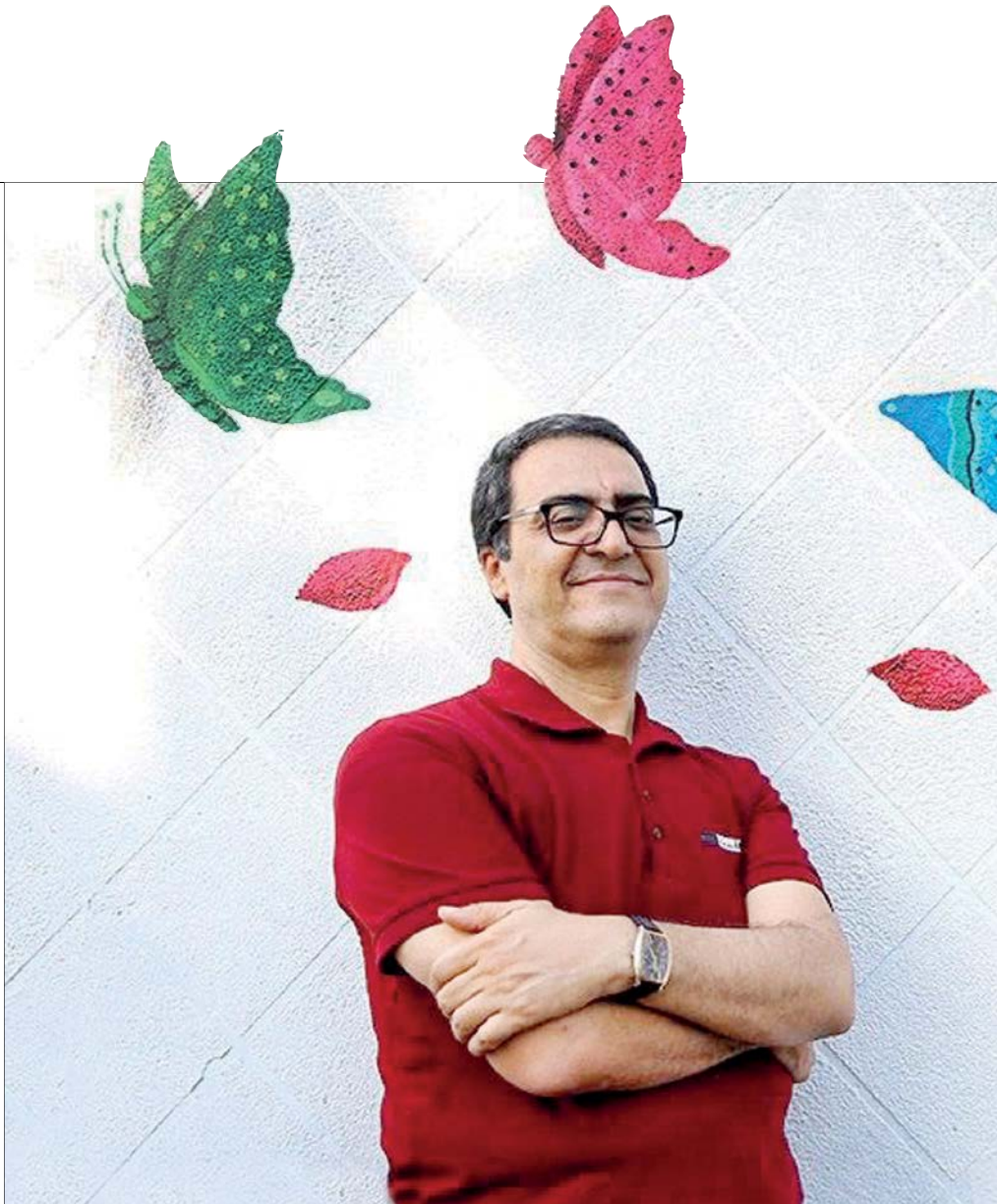
✎ با این وصف باید گفت مجید قیصری نویسنده روشنفکری نیست؟ روشنفکر به معنای کسی که درد مردم برایش مساله نیست.

اتفاقا کسی که فکرش روشن است با مردم زندگی می‌کند و از آنها حرف می‌زند و گرنه قرار نیست من مشکلات فلسفی خودم را در داستان حل و مطرح کنم.

✎ این‌طوری ممکن است به شما بگویند که دنبال بیان دردها نیستید بلکه می‌خواهید دست به تضعیف بزنی و اصطلاحا سیاه‌نمایی کنید.

این‌ها همه تفسیر است. وقتی من دارم ماه را به تو نشان می‌دهم ولی تو نونک انگشت من را می‌بینی خب من چه‌کار دارم تو چه حرفی می‌زنی. اصلا نمی‌فهمم سیاه‌نمایی و سفیدنمایی چیست؟ از چه چیزی باید حرف بزنم که سفیدنمایی باشد و سیاه‌نمایی نباشد. داستان از يك جا شروع می‌شود، جایی که تعادل فرد یا جامعه بر هم می‌خورد وقتی شما يك سد بسازید که برای من داستان نساخته‌اید بلکه وقتی سد ترك بخورد تازه داستان آغاز می‌شود، حالا شما به این می‌گویید سیاه‌نمایی، من سیاه‌نما هستم.

چرا در جهان این همه فیلم پلیسی ساخته می‌شود؟ به‌خاطر این‌که هم پلیس بد را نشان دهد و هم پلیس خوب را و آخر هم می‌بینیم که پلیس خوب پیروز می‌شود تا بگوید قانون همیشه پشت مردم است. خسارت هم می‌دهند، ولی قانون محل رجوع است. در ایران چطور می‌شود فیلم پلیسی ساخت و در آن نشان داد که پلیس رشوه می‌گیرد یا قانون را رعایت نمی‌کند، اما پلیس‌هایی هستند که تا پای جان ایستاده‌اند تا احقاق حق کنند. فیلم «متری شیش و نیم» سعی می‌کند به این نزدیک شود. ما باید به سمت این رئالیته برویم و آدم‌های واقعی را نشان دهیم و پرده‌ها را کنار بزنیم؛ حالا تو به این می‌گویی سیاه‌نمایی، خب بگو!



عکس: فارس عکس

قیصری به بهانه رمان «گور سفید»

# قانون

ندد، ولی کتابی است که از نظر فنی نمی‌توان آن را انکار کرد، البته خوشخوانی و روانی کتاب را نیز نمی‌توان رد کرد. کتاب بر پایه يك اعتراف شکل گرفته می‌دهد. قصه درباره قانون است. قانونی که «من» در آن حرف اول را می‌زند و نویسنده با روایت‌های راوی در تلاش است این مفهوم که اگر هرکس بد چه دنیایی را شاهد هستیم و...

اش به اشتراك گذاشته است. او در این داستان بلند، شهری را تصویر می‌کند که در آن افراد نقشی بر عهده دارند و می‌توان به صورت نمادین آن را، درباره نقش شهر در شکل‌گیری شخصیت‌هایی مانند صالح و... و همچنین ساختارها در اجرا نشدن درست قانون که نتیجه آن نوعی هرج و مرج نر دیده شده را از خود به نمایش گذاشته در حالی که معتقد است در هر داستان‌ش همین کار را می‌کند و تازگی ندارد. شاید رمان‌هایی مانند «سه میاری با خواندن آنها بتوانند یا به جهان داستان قیصری بگذارند. نویسنده‌ای که در نوشتن داستان کوتاه تبصر ویژه‌ای دارد و آنهایی که می‌توانند بها باشد، ولی به دلیل محدودیت‌هایی که داشتیم به همین میزان بسنده کردیم و شما را به رمان «گور سفید» که نشر افق آن را منتشر کرده ارجاع ع لذت اصلی ادبیات که همان کشف است در این رمان برای شما اتفاق می‌افتد پس این لذت را از دست ندهید.

✎ یعنی در آینده نیز با این موضوع درگیری داریم؟

من نظرم این است که با این موضوع گرفتاری داریم چون ما مساله را حل نکرده‌ایم. یکسری مسائل در جامعه ما حل نمی‌شود، بلکه مسکوت می‌ماند.

✎ ریشه حل این مشکل کجاست؟ یعنی افراد را مقصر می‌دانید یا نهادها؟ چون در داستان شما افراد مقصر نشان داده می‌شوند و نهادها جایشان خالی است.

افراد مقصرند، ولی نهادها وظیفه‌شان است این مسائل را حل کنند. اساسا ادبیات وظیفه‌اش حل مساله نیست، بلکه طرح موضوع کار من است. قرار نیست من مقصر معرفی کنم، ولی همه در این ماجرا پایشان وسط است و باید برای درمان این غده چرکین تلاش کنند. باید روی این مساله حرف زد و کار کرد.

اگر غیر از این باشد یعنی من روی دور تکرار افتاده‌ام و این ارزشی ندارد.

✎ ممکن است نویسنده‌ای بگوید من به حرفی رسیده‌ام و باید آن را در داستان‌های مختلف به شیوه‌های بیان مختلف آن قدر بگویم تا جا بیفتد، ولی شما هر دفعه در داستان‌هایتان حرف تازه‌ای مطرح می‌کنید.

امیدوارم همین‌طور باشد، ولی آن قدر حرف نگفته هست که نمی‌شود همیشه يك حرف را تکرار کرد. اگر دو کار بعدی‌ام را ببینید احتمالا باز هم همین حرف را درباره آنها بزنید.

✎ گور سفید داستان آینده است یا حال را روایت می‌کند.

حرف من این است که جامعه باید مساله خودش را با این موضوع حل کند، این داستان گذشته، داستان حال و متاسفانه معتقدم داستان آینده ما نیز هست.